

اوسانه ماه سُرخ

Legend of the Red Moon



جان گلزاری

Hazaragi

Any comments, feedback and critics are welcome. please send us an email on the following email.
Johngulzari@gmail.com

اوسانه ماه سُرخ

Legend of the Red Moon

Written by Asmaa Emara.

Images by Maya Abboud. © Asafeer Education Technologies FZ LLC, 2018. CC BY-NC-SA 4.0.

جان گلزاری

Hazaragi

Afghanistan, Pakistan, Australia



<http://creativecommons.org/licenses/by-nc-sa/4.0/>

You may not use this work for commercial purposes. You may adapt and add to this work, but you may distribute the resulting work only under the same or similar license to this one. You must keep the copyright and credits for authors, illustrators, etc.

johngulzari@gmail.com

This book is an adaptation of the original, *Legend of the Red Moon*, Copyright © Asafeer Education Technologies FZ LLC, 2018. Licensed under CC BY-NC-SA 4.0.

The original work of this book was made possible through the generous support of the All Children Reading: A Grand Challenge for Development (ACR GCD) Partners (the United States Agency for International Development (USAID), World Vision, and the Australian Government). It was prepared by Asafeer Education Technologies FZ LLC and does not necessarily reflect the views of the ACR GCD Partners. Any adaptation or translation of this work should not be considered an official ACR GCD translation and ACR GCD shall not be liable for any content or error in this translation.



جویا غدر پیراوماغ بود، او ده دیگه منتقه رفته بود که
سرمیر شی باکل جویا بود. کلی منطقه ده او قریه
خیلی مغبول بود.

بلخصوص متابو، که أم شاؤ که لال بدخشان وری
سرخ میزد.



جویا او وخت ده اوتاق خو نقاشی موکد، که تور توره
ره ده برو شنید.



او دئیده کد رفت که اوتاق باکل خو، "باکل، چیز
تورتوره یه؟" او جواب داد "مردوم آغیل قد پيله
چنچای خو دُغْدُغله کده موره تاکه ماه تو از قار خو تا
نمده" جویا حیرو مند که ای مردوم آغیل ره چیز
کیده. او اقرهای شی کُته شود، و حیرو مند که یالی
چیز بوگیه. و قد خودخو چورد زد که "آیا باکل مه هم
سری ازی ریواجا یقین دره؟"



و دل شی قرار نه گرفت و پورسید، "ای قصه گوی،
اوسانه، اوستره ها.....چی تور موشه که یقین داشته
باشید؟ و مافتی ره اید خیل خونصاء نمیتانه" لکین
باکل شی او ره گفت "جویا بچی تو سن تو خامه بلده
ازی خیلا."



جویا سر خوره گرفت و حیر و مند.



"باکل بوبخشید، یک کرد ایستاد شو، مره اجازت بدی
که مه برای تو ایزبات کنوم" لاکن باکل شی گفت "اگه
مه ایسته شنوم، مردم آغیل ایسته نموشه"



جویا پای خوٹپ کد وگفت "بوبخشید فقط مره چند
دقیقه بیدی، مه از اوتاق ابغے خو از بالخانه کتاب
خو بیروم"



او گریه کد و گفت "اُو خدای مه" کتاب انجی نیه،
کاکئ! چره کتاب برای مافتی انجی ندرید؟ "مه چیز
کار کنوم که و آ سریم باور کنه؟"



جویا دئیده کده رفت و قد دل میده پیش باگل خو، باگل
شی گفتگ "خو تو کتاب ره پیدا ننتیستی یالی مه باید
بوروم و انا ره امر بیدوم که پیش بوره".



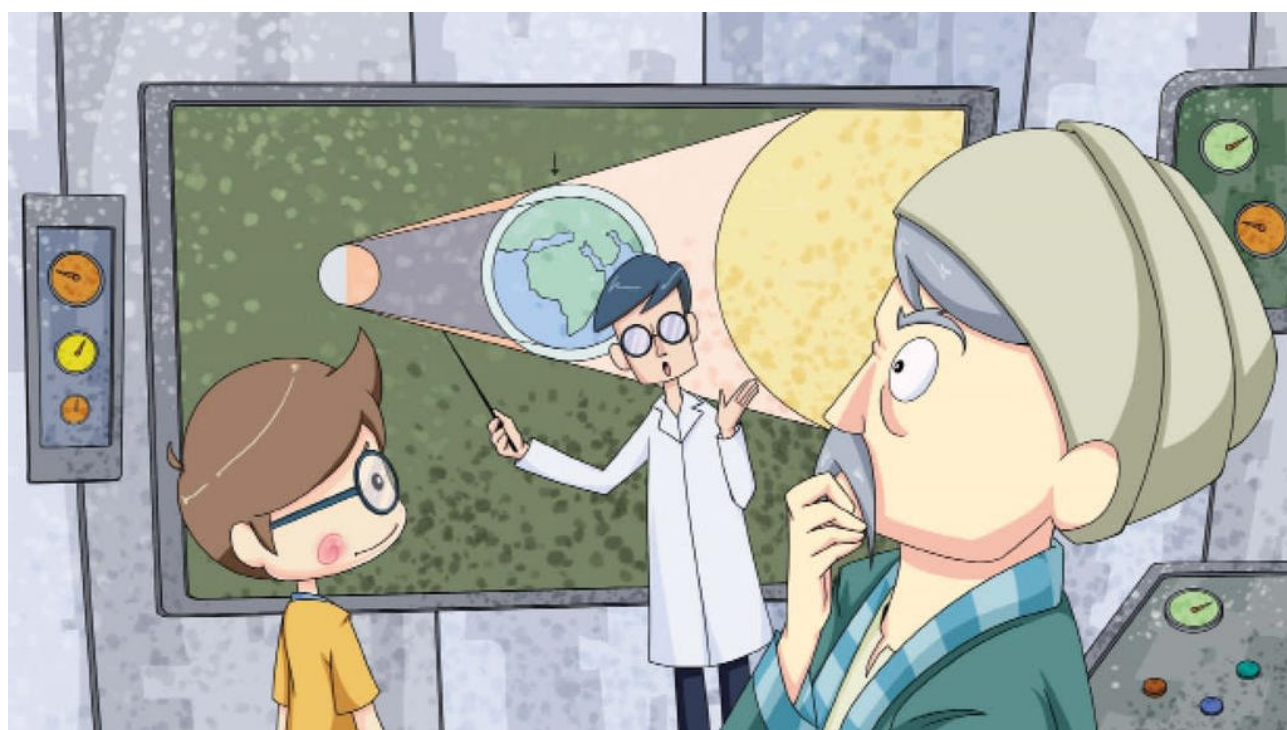
جویا گفت "باگل بوبخشید ای کلگی اوسانه استه،
موجزه نیه، مه ده مکتب خو ای اوسانه ره خاندوم"
جویا از دست باکل خو گرفت و گفت "ت...تو...توخ
کو مافتی ره!"



جویا چورد زد و یک کرد ده فکری بوج سری تیپه
شود، و گفت "مه شموره نشو میدیوم، باگل بیا که
بوری سری تیپه، بور که بوری"



یک مردک آغیل گفت، سرمیر صیب کجا موری؟
"مو باید ڈول ڈمبوک کنی قد زرفا و مافتی ره آزاد
کنی!" جويا گفت "یک کرد مائل کنيد و غلغولا نکيد
تاکه مو پس نمدے و سرمیر شموره موگیه که چی
تصمیم بگرید." "یک مردک گفت "خوبه باخبر از گرگا
باشید"



ده سری تیپه ايسقال فلکیات برای باکل جویا توضی دد
 "کره زمیئ خاکی مینی آفتاب و مافتی قرار گرفته، او
 وخت مافتی گیر، کرے خاکی رائی شواع آفتا و ره
 میگره" باکل جوبا قباغده کده حیرو مند و گفت
 "لا حول بلا!" ايسقال بیشتر توضی دد "خو توره ازی
 قراره که، شواع مافتی سری مافتی سرخ مالوم مدیه،
 و از بادی آوا در مو میرسه".
 مافتی + سایه + باد آوا + کره زمی + آفتو.



باکل گفت "کدکید مه بوار مه نه میه. شمو مگید که
ای یک موجزه نیه و علمی فلکیات استه و اید خیل
سری مافتی حله نه کده؟ جویا پورسید، "باگل، یالی
باور تو امداد و سر مه یقین درے؟"



جویا قد باکل خو پس اماد ده آغیل خو.



باکل خندید و گفت "مه پیافتیدوم که مافتی گیرفته
 چیکه موشه و ای موجزه نیه." "یک مرتکه پیش اماد
 و گفت "اگر شمو ڈول ڈمبوک نه منید مه تنائی خو
 ڈول ڈمبوک منوم. مافتی سر شمو حلّه موشه، و مو
 کومک نه مونوم" باکل گفت؛ نه "تورے مره باوار
 کنو، مه حقیقت ره خبر دروم."



آجی ہم گفت "مو ار بُلگ مو خبر درے کہ کدم خیل
سری مافتی حلّہ مونہ، و ای تا او غیت نہ مورہ تاکہ
مو اورہ ترسلجی نہ کنی قد ڈول ڈمبوک خو. و فقط
او وخت مورہ، مو باید کہ ڈول ڈمبوک کنی!"



باکل سنی جويا توخ کد و حيرو مند که چیز کار کنه!



جویا مردوم ره ایستاد کد و گفت "خبر ره شنیدید؟
 وختی که مو از سری تیپه پس امادی، مرتکه مور ه
 گفت که باخبر گرگ باشید که از سری کوه تا موشه.
 مه تشویش منوم که وختی مو ڈول ڈمبوک کدی گرگ
 مو فامه که مو کجا استے و گورگو سری مو حله مونه
 و مور ه تائمو تلخو مونه."



وختی وه لڅی گرگ ره شنید، پگ زوستو خوشک
شود و جیغ بولای شی بور شود "گورگه!"



و پگ شی دئیده کده خانه رفت.



جویا وخت که قیافے شی ده ماتو جل جل موکد گفت،
"باکل مافتی ره توخ کو- باکل گفت؛ که ماه خو ده
قرار خو امدہ بغیر ٲول ٲمبوک و حیئ او حوئی."



یک مرد کے آغیل گفت، "رنگ مافتی رہ توخ کید او
پس ده قرار خو امدہ بغیر ازی کہ مو حی او حوی
کنی."



ده آخیر مردوم آغیل ای توره ره پی افتید که وقتی
«مافتی گیریفته» و «روز گیریفته» موشه ای
موجزه نیسته و فقط نظام قدرتی استه که از خاطیر
کره زمین میان آفتو و ماه تو اتفاق موفته و ایچ دُول
دُمبوک یا حیئ اُو حوئی ده کار نیه.

عقل که نبود جان ده از آبه

کتاب
سماغ
زیون آزرگی
بلدے
زوستون
پنجم